



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

ثور ۱۴۰۰، می ۲۰۲۱

شماره ۶۳

به پیشواز اول می روز جهانی کارگران

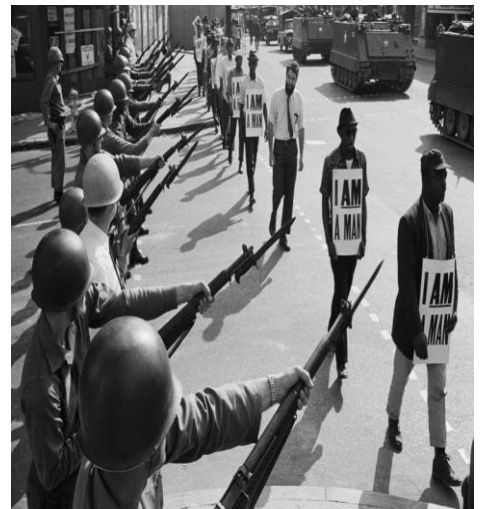
بیراهه «صلح» و «واقعیت طبقه کارگر»

در کنار مصائب دیگر، اپیدمی کرونا (COVID-19)، همچنان فاجعه می‌آفریند و حیات بشریت را تهدید می‌کند، تا این دم میلیون‌ها انسان را که اکثرشان از طبقات تهی‌دست و فرودست جوامع اند به کام مرگ و نیستی فرستاده است. فاجعه کرونا که اثرات دهشتناکی بر سلامت و معیشت انسان‌ها داشته به شکل آشکاری نشان داد که بورژوازی و دولت‌های سرمایه‌داری هیچ‌گونه ارزشی برای جان انسان‌ها قایل نبوده و نیستند. با وجود امکانات عظیم مالی، علمی و تکنولوژیک بیماران و مبتلایان حتی در پیشرفته‌ترین کشورها، امکانات درمانی لازم و ضروری را در اختیار ندارند. پاندمی کرونا بیش از هر حادثه‌یی در جهان

هولناکی را بر اکثریت عظیمی از بشریت تحمیل نموده و زنده‌گی میلیون‌ها انسان کارگر و فرودست را به ورطه تباهی کشانیده است؛ این در حالی است که بورژوازی و صاحبان سرمایه از قبل استثمار وحشیانه و به نیستی کشیدن طبقه کارگر و اقشار فرودست و محروم به سودهای نجومی و غیر قابل تصویری دست یافته‌اند.

در آستانه اول ماه می روز جهانی همبستگی طبقه کارگر، سرمایه‌داری همچنان در اشکال و ابعاد گوناگون از بشریت قربانی گرفته جنگ، فقر و مصائب بی‌شمار دیگری را بر آن‌ها تحمیل نموده است. شکاف‌های طبقاتی به عریان‌ترین شکل، وسعت یافته و بیش از پیش در حال گسترش است. نظام کاپیتالیستی در بخش وسیعی از کشورهای جهان فقر و محنت

ادامه در صفحه ۲



در این شماره: آگاهی طبقاتی (صفحه ۴) فیدرالیزم وسیله‌یی برای تأمین... (صفحه ۶) بازی رفتن و ماندن (صفحه ۷)؛ رهایی زن از ستم جنسیتی و اشکال ستم اجتماعی نمی‌تواند... (صفحه ۱۰)؛ مجرمان را بر سریر قدرت سوق می‌دهند و... (صفحه ۱۲)؛ وجه تمایز و تفاوت‌های سوسیالیسم کارگری با چپ... (صفحه ۱۳)؛ اسلام پناهی چپ... (صفحه ۱۴)؛ نگاه گذرا به ادبیات معاصر افغانستان (صفحه ۱۹) اعلامیه ۸ مارچ (صفحه ۱۷)؛ اعلامیه در تقبیح و نکوهش قتل فجیع... (صفحه ۲۰)

بیراهه «صلح» و موقعیت طبقه کارگر

امروز، تناقضات عمیق نظام کاپیتالیستی و حرص و آز سیری ناپذیر آن را در ضدیت با سعادت، رفاه و سلامت و مصونیت بشر نشان داد. رقابت برای سهم بیشتر از بازار و کسب سود سرمایه دارانه باعث گشته تا بخش بزرگی از مردم در جهان از واکسن و درمان محروم بمانند. این حقیقت چهره کریه و ضدانسانی نظام مبتنی به کارمزدی سرمایه را که بنیادش بر فقر، نابرابری و تبعیض گذاشته شده است برملا می سازد؛ تا آن هنگامی که این تناقض و تضاد باقی است، بشر نه تنها از بحرانها و مصائب موجود رهایی نمی یابد، بلکه هر روز به سمت فاجعه بی ویرانگر و بزرگتری کشانیده می شود. فاجعه بی که ممکن است به نابودی و بازگشت ناپذیری کل حیاتش منتهی شود.

مبارزه برای ایجاد یک دنیای انسانی و برابر، فقط با الغای کارمزدی و زدودن کل رتق و فتق نظام سرمایه داری می تواند متحقق شود. بنابراین بشریت آزادی خواه، در پیشاپیش آن طبقه کارگر جهان، در اول ماه می باید عزمش را برای تغییر بنیادی وضعیت موجود و لغو برده گی مزدی و براندازی مالکیت خصوصی جزم نماید، با سازمان یابی، تحزب و همبسته گی جهانی، نوید بر پایی نظم سوسیالیستی را که در آن از فقر، محرومیت، تبعیض و نابرابری خبری نیست رو به بشریت اعلام بدارد.

اما در افغانستان در حالی که پیشواز روز جهانی طبقه کارگر می رویم که سرمایه داری جهانی

و قدرت های منطقه یی در اجماع بر سر شکل دادن به آینده سیاسی جامعه افغانستان و تأمین منافع استراتژیک شان در مغالزه با نیروهای شرور و جنایتکار اسلامی، از جمله طالبان، مشغول طراحی و مهندسی ساختار جدید سیاسی در محور طالبان و سایر نیروهای اسلام سیاسی و ناسیونالیست های تباری اند؛ بورژوازی جهانی از خیر تداوم نیمچه دست آوردها و ضمانت آزادی های نیم بند این دو دهه پسین، که این همه با آن مباحث می شد، گذشته است. طی دو دهه حضور مستقیم قدرت های جهانی و سرازیر شدن منابع عظیم مالی، کارگران و فرودستان در افغانستان سهمی جز فقر و ادبار، جنگ و کشتار و بی نانی و محرومیت نداشته اند. نه تنها این بل به دلیل تشتت و عدم سازمان یابی در معادلات سیاسی - اجتماعی و در پروسه جاری "صلح" و شکل دادن به ساختار سیاسی جدید خواست ها و مطالبات کارگران و اقشار فرودست و محروم جامعه نیز مورد توجه هیچ نهاد بورژوایی قرار نگرفته و نماینده گی نمی شود. براین اساس کارگران و فرودستان، اعم از زن و مرد، بازنده اصلی روندی اند که در غیاب و برخلاف منافع شان، توسط قدرت ها و دولت های سرمایه داری جهانی و ایادی محلی شان رقم می خورد.

به دلیل تشتت، عدم سازمان یابی و نفوذ جنبش ها و باورهای ارتجاعی، از جمله ناسیونالیسم قومی، کارگران بیشتر از گذشته متفرق و غیر متشکل اند؛ اگر این نقیصه وجود نمی داشت، طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی می توانست یک قطب جدی در معادلات جاری به شمار آید و با تکیه به قدرت اجتماعی خود به عنوان یک طبقه واحد حریف جریان ها و نهادهای بورژوایی باشد.

بر بستر یک چنین وضعیتی نیروها و نهادهای بورژوایی بین المللی تلاش مستمر به خرج می دهند تا پروژه شکل یافتن ساختار جدید سیاسی به سرانجام برسد. به رغم اعلام خروج نیروهای امریکا - ناتو بر اساس توافقنامه میان طرفین مذاکره تا ماه سپتامبر سال روان، و برگزاری کنفرانس قریب الوقوع استانبول که در آن قرار است ساختار جدید سیاسی مشتمل از طالبان و سایر جریان های

ادامه در صفحه ۳

"انکال مختلف مالکیت و شرایط هستی اجتماعی را رو بنای جامعه از انواع احساس ها و بندارها و شیوه های ویژه تفکر و جهان بینی پو شانده است. مجموع طبقه تمام رو بنا را بر پایه شرایط مادی خود و مناسبات وابسته به آن ایجاد می کند و به آن شکل می دهد."

(کارل مارکس هجدهم برومر لوئی بناپارت)

زنده باد سوسیالیسم!

بیراهه «صلح» و موقعیت طبقه کارگر

اسلام سیاسی و ناسیونالیسم تباری مهندسی و شکل داده شود، رهبری طالبان و حامیان منطقه‌یی آن، که به یمن الطاف قدرت امپریالیستی امریکا دست بالایی یافته و در یک موقعیت برتر نسبت به دولت پوشالی و جریان‌های متشتت و متعارض حامی «جمهوریت اسلامی» قرار گرفته، هنوز تمایل و عجله‌یی برای شرکت در آن کنفرانس را نشان نداده است؛ هرچند حاکمیت، جناح ارگک به رهبری غنی، به نتیجه‌ی بازمینی توافق دوحه توسط رئیس جمهور امریکا، جو بایدن، به نفع تقویت و استحکام مواضع خود چشم دوخته و دل خوش کرده بود، اما با اعلام رسمی "پایان" حضور نظامی امریکا و متحدانش در پیمان ناتو، این امید و دلخوشی به یأس مبدل گشت.

سرمایه‌داری جهانی و قدرت‌های امپریالیستی جهت تأمین منافع استراتژیک شان و همچنان اغوای افکار عمومی نیروهای مترقی در جهان و افغانستان، دیگر نیازی به "دکوراسیون دموکراتیک" و تأمین "حقوق و آزادی‌های مدنی" ندارند. چون بالاخره مناسبات کارمزدی چه در شکل و شمایل «جمهوریت» و چه در زیر عبا و قبا «امارت» تداوم می‌یابد و بساط استثمار و ستم و انباشت سرمایه همچنان گسترده خواهد ماند؛ و بازگشت تئوکراسی در هیأت یک دست و در همراهی با جریان‌های نئولیبرال و ناسیونالیست به قدرت سیاسی، منافع کل بورژوازی در تعارض و تقابل با جنبش‌های

کارگری-سوسیالیستی، و سرکوب و به تمکین وا داشتن آن‌ها، ضمانت خواهد شد.

پس اول می فرصتی است که طبقه کارگر و سایر فرودستان و محرومان با گردهمایی‌ها و برپایی اعتراضات، نفرت عمیق و فریاد خفته در درون شان نسبت به این همه جنایت و ددمنشی، استثمار و برده‌گی مزدی، و توحش و لجام گسیخته‌گی هیولای سرمایه و نیروهای اسلام سیاسی را ابراز بدارند و نگذارند که سرنوشت و آینده‌شان را دیگران و بر خلاف منافع اکثریت عظیمی از مردم جامعه رقم بزنند. ما کارگران باید در یک چنین روزی در صف واحد یک صدا و متحد، سواى تعلقات زبانی، قومی و جنسیتی، از هستی و موقعیت اجتماعی مان به عنوان یک طبقه واحد و به عنوان انسان‌های هم‌سرنوشت و هم‌منفعت دفاع نموده و دست رد بزرگی به سینه نیروهای ارتجاعی و حامیان شان در کمپ ارتجاع بورژوا-امپریالیستی بزنیم.

اگر فعالان و کنشگران جنبش طبقه کارگر از جا نجنبند و با بی‌مبالاتی نسبت به سناریو شکل یافتن «امارت اسلامی» سرمایه برخورد نمایند باید منتظر آینده دهشت‌ناکتر از آنچه که دیده و تجربه کرده اند باشند. طبقه کارگر و پیشروان سوسیالیست آن و جنبش‌های آزادی‌خواه و مترقی باید بدیل و افق خودشان از یک جامعه آزاد و برابر را ترسیم و روبه جامعه اعلام بدارند، جز این راه و گزینه دیگری وجود ندارد.

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان در ضمن شادباش و تهنیت گفتن اول می، روز همبسته‌گی

جهانی طبقه کارگر، از همه فعالان جنبش سوسیالیستی کارگری و نیروهای برابری طلب می- خواهد که در تقابل با سناریوی «امارت اسلامی سرمایه» و اهداف بلندمدت استراتژیک قدرت‌های سرمایه‌داری، دولت‌های ارتجاعی منطقه و نیروهای سیاه اسلام سیاسی، نئولیبرال و ناسیونالیست دست به دست هم داده صف مبارزاتی و مهمتر از آن آلترناتیو رهایی‌بخش خود شان را سر و سامان دهند. برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر اصل سازمانیابی و تشکل پذیری طبقه کارگر و ایجاد حزب جنبش اجتماعی طبقه کارگر است، تا از این طریق به مصادف هم‌زمنی فکری و ایدئولوژیک طبقات دارا رفته و در نهایت پا در صحنه جدال برای شکل دادن به آینده سیاسی جامعه بگذارد. کارگران، فرودستان و محرومان جامعه، به ویژه فعالان و کنشگران چپ و سوسیالیست جهت پاسخ به وضعیت جدید گزینه مطلوبی جز شکل دادن به یک قطب رادیکال برای روبرو شدن و نفی سناریو مورد نظر ادامه در صفحه ۵

سوسیالیسم کارگری د

افغانستان د کارگرانو او

زیارا ایستونکو غرډی،

راشی د هر راع طبقاتی جبر

پر ضد دغه غرډ لا جگ او

بلنه لاپسی پراخه کړو!

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

آگاهی طبقاتی



جواد طیب

مولدان مستقیم را از محصول خودشان بیگانه ساخته و آن محصول را به عنوان کالا در بازار بالای خود همین پدید آورنده گان به فروش می رسانند. سیستم برده گی مزدی کالایی سازی و مالکیت خصوصی را به همه پدیده های اجتماعی تعمیم داده است، امروزه دیگر کمتر چیزی را می توان یافت که کالا نباشد و در بدل استفاده و کاربرد از آن پول پرداخت نشود؛ یا به عبارت دیگر در برابر این خدای کالاها یعنی پول مبادله نگردد. طبقه کارگر و مجموع فرودستان راهی برای رهایی از این وضع فاجعه بار و فلاکت زده ندارند، مگر این که در یک صف هرچه بیشتر جمعی و بزرگ، به دور از تعلقات تباری- اتنیکی، کنار هم سرنوشت های خود باستند و در برابر سیستم سرمایه داری تا لغو برده گی مزدی و مالکیت خصوصی مبارزه کنند. فقط ایستادن در این قطار است که می تواند مالکیت کارجمعی را از تصاحب فردی و کالا شده گی بیرون کند و از خود بیگانه گی را با مالکیت همه گانی از مناسبات اجتماعی بزدايد. به پیش برای ایستادن در این صف و پرداختن به این جدال!



خواهد چرخید. جامعه امروزی به قول دقیق نویسنده گان مانیفست در ۱۸۴۸، بیش از پیش به دو گروه و طبقه متمایز و متعارض تقسیم شده است. یک طرف چند تن مالتی میلیاردی که همه هست و بود جهان را تصاحب کرده و برای لذت و تفریح کمترین کم و کاستی ندارند؛ اما در سوی دیگر اکثریت عظیمی قرار دارد که نه تنها لذت و تفریحی ندارند، بل حتا اگر لقمه نانی را هم به دست می آورند در گرو آن است که برای همان اقلیت کوچک و انگل جان کنده باشند.

براساس داده های شیوه تولیدوارونه سرمایه داری، حالت به گونه ای است که از داشتن یک قرص نان و یک پاکت دارو تا حیات و مرگ این توده های بیشمار در چنگال آن اقلیت کوچکی است که هیچ کاری انجام نمی دهند؛ آنها اند که تصمیم می گیرند که چه کسی زنده بماند تا روز دیگر دوباره توان کارش را بفروشد و این اقلیت انگل از قبل آن بر سرمایه های نجومی شان بیفزایند.

ولی در اصل، نه تنها که مساله این طور نیست، بل کاملاً برعکس است. از ثروت به مفهوم کلی یعنی پول نقد تا سهام بورس و از منازل تجارتي- مسکونی تا ماشین آلات و هوش مصنوعی و از ساخت ابرکمپوتر ها تا نانو تکنولوژی پزشکی و کشاورزی همه فرآورده هایی اند که نیروی کار کارگران در آن محصولات تراکم یافته و در یک پروسه کار جمعی شکل یافته اند؛ ولی سرمایه داران فقط به اساس مالکیتی که بر وسایل تولید دارند این کار جمعی را در تملک فردی در آورده،

طبقه کارگر نظر به کمیت و مهم تر از آن بنا به موقعیتی که در مناسبات اجتماعی دارد، توانایی دگرگونی بنیادین وضعیت حاکم را در جهت رهایی همه بشریت از ستم طبقاتی و اشکال دیگر ستم اجتماعی دارد. شرایط اجتماعی هم بیش از هر زمانه و زمینه دیگری برای تحقق این امر مساعد است؛ اما این پوتنسیل، تا زمانی که اکثریت این جنبش اجتماعی به توانایی جمعی خود پی نبرد، به شکل بالقوه باقی است. کارگران به شکل تک فردی و حتا در اجتماعات خرد و ریز نه تنها که از چنین قدرتی برخوردار نیستند، بلکه به عنوان موجودات خیلی ناتوان، بیشتر از هر قشر و طبقه دیگر جامعه در معرض ستم کشی طبقاتی و انواع مظالم اجتماعی و طبیعی قرار دارند. آنچه که طبقه کارگر و کل جنبش اجتماعی این طبقه را در سراسر جهان به یک حلقه شکست خورده مبدل ساخته است، سوای دلایلی که طبقه برابر ایستاداش (سرمایه داری) در هر گام برایش چیده، تعویض این پوتنسیل بالقوه به بالفعل است؛ و آن چیزی نیست به جز درک منافع این طبقه در برابر منافع سرمایه داری.

تا هنگامی که اکثریت کارگران، هم راستا با هر دم و بازدم زنده گی شان در جهت کل منافع طبقاتی خود علیه منفعت طبقه سرمایه دار به جدل سیاسی- اقتصادی برنخیزد، دروازه سیستم انسان ستیز برده گی مزدی حاکم بر همین پاشنه چرخیده و

بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!

بیراهه «صلح» و هویتیت طبقه کارگر

کاپیتالیسم جهانی (سرهمندی و به اقتدار رساندن طالبان و سایر نیروهای اسلام سیاسی) را ندارند. انجام یک چنین امری بدون گفتمان سازنده، تلاش صادقانه، پیگیر و همگرایی فعالان کارگری و نیروهای چپ و سوسیالیست ممکن نیست. نیروی چپ و برابری طلب در جامعه افغانستان که تشنه رفاه و آزادی اند کم نیستند، این نیروها اگر که از تشتت و پراکنده گی بیرون آیند می توانند عامل تحولات عظیمی به نفع اکثریت فرودست و محرومان جامعه گردند. بنابراین گزینه دیگری جز پذیرفتن وضعیت هولناک جاری و تمکین به بربریت سرمایه و یا شکل دادن به آلترناتیو آزادخواهانه و رهایی بخش کارگری وجود ندارد.

فرخنده و گرامی باد اول می!

زنده باد سوسیالیسم!

به پیش به سوی اتحاد و تحزب سوسیالیستی

طبقه کارگر!

شورای مرکزی سازمان سوسیالیست های

کارگری افغانستان

۷ ثور ۱۴۰۰؛ ۲۷ اپریل ۲۰۲۱



دنیای رویای من

لنگستن هیوز

برگردان: احمد شاملو

من در رویای خود دنیایی را می-

بینم که در آن هیچ انسانی

انسان دیگر را خوار نمی شمارد

زمین از عشق و دوستی سرشار است

و صلح و آرامش، گذرگاههایش را می-

آراید.

من در رویای خود دنیایی را می بینم

که در آن

همگان راه گرامی آزادی را می شناسند

حسد، جان را نمی گزد

و طمع، روزگار را بر ما سیاه نمی کند.

من در رویایی خود دنیایی را می بینم

که در آن

سیاه یا سفید

از هر نژادی که هست

از نعمت های گسترده زمین سهم می-

برد.

هر انسانی آزاد است

شوربختی، از شرم سر به زیر می افکند

و شادی هم چون سروایدی گران قیمت

نیازهای تمامی بشریت را بر می آورد.

چنین است دنیای رویای من!

پیام رهایی

من از اوج سهر سرخ روشن

جو عناق آمدم تا با خود آرام

پیام فتح فردای زمین را

که زهدان جان آستش هست

و می آید به هستی دیر بازود

به بمن همت نسل تنومند

که با نیروی کار و بازوانش

بلرزاند جان سود جوان

و با برقی نگاه چون عقابش

بسوزد خرمن سود وزبان را

به نور آبی روشنی از روز

بشوید لکه ننگین شب را

به سان آفتاب صبح فردا

بیارد مزده بانان سرما

بفشاند بذور آرزو ها

به دشت تشنه از بیداد گرما

ببار آرد ز دریا بارش آرد

کل آرد بلبل آرد سنبل آرد

پیام نظم نو نظم رهایی

ز جنگال نظام حاکم آرد

رحمانی پیکار جو

۲۰۱۹/۱۲/۲۶

فیدرالیسم وسیله‌ی برای تأمین حقوق "اقلیت" ها یا انحصار قدرت توسط رهبران قومی؟



یونس سلطانی

سه‌میه بندی‌ها، مانند آنچه در کسب اجازه ورود به دانشگاه‌ها شاهد آن بودیم، تکلیف افراد غیربومی چه می‌شود؟ و بلاخره حقوق او به عنوان یک فرد مربوط به "اقلیت" چگونه در نظر گرفته خواهد شد؟ آیا پاسخ به این پرسش‌ها، خود نشان دهنده اعمال بیعدالتی و ستم بر اقلیت‌ها نیست؟ اگر چنین باشد، که بی‌تردید هست، پس تفاوت آن با تقسیم بندی انسان‌ها به اکثریت و اقلیتی که ساختار موجود دولتی بر آن استوار است، در چه می‌باشد؟

گذشته از این نارسایی‌ها، یکی از عمده‌ترین تناقضات در تقسیم بندی فیدرالی این است که همه افراد مربوط به یک ملیت، تعلقات طبقاتی یکسانی ندارند. در یک نظام فیدرالی همان نظام اقتصادی بی‌حاکم است که دولت مرکزی از آن نماینده‌گی می‌نماید. بر این اساس در میزان استثمار طبقه کارگر که بیش از نود درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، هیچ تفاوتی به وجود نیامده فقط صاحبان سرمایه در سایه فیدرالیسم می‌توانند با بیرون راندن سرمایه‌داران غیربومی رقیبشان، از رقابت میان سرمایه‌داران کاسته و برای کسب بیشتر ارزش اضافی از قبل نیروی کار کارگران فشاری بیشتری بر آن‌ها وارد نمایند. این انالوژی را در استدلال چپ‌های بورژوا ناسیونالیست در دفاع از بورژوازی ملی در برابر بورژوازی کمپرادور نیز می‌توان مشاهده کرد؛ سیاستی که به تناسب تقلیل رقابت میان سرمایه‌داران بر استثمار نیروی کار کارگران می‌افزاید.

مروری بر تاریخ سه چهار دهه اخیر افغانستان به روشنی نشان می‌دهد، کسانی که در پی تحقق نظام فیدرالی در

منافع مشترک با طبقات حاکم داشته و به عنوان بخشی از بدنه و پایه قدرت در تحمیل سیه روزی، فقر، بیعدالتی و بی‌امنی بر مردم دست دارند.

اما واقعیت نظام فیدرالی آنگونه که به تصویر کشیده شده و به ذهن توده‌ها فرو برده می‌شود، نیست. توهمی که فیدرالیسم در ذهن توده‌ها ایجاد می‌کند این است که افراد متعلق به یک ملیت، در حوزه معینی جغرافیایی معینی از آزادی‌هایی برخوردار می‌گردند. با در نظر داشت این تعریف کلی سوال‌های ذیل نیاز به پاسخ دارند:

اولین معضل در این تقسیم بندی این است که افراد مربوط به هر ملیتی در ساحة فراتر از محدوده‌ی محل طبیعی زیست آنها شمرده می‌شود، زنده‌گی می‌نمایند. همچنان کسانی از ملیت یا ملیت‌های دیگری در سرزمینی که ساحة زیست بومی آن‌ها نیست حیات به سر می‌برند. در یک چنین شرایطی آیا "آزادی" مورد نظر "فدرالیست‌ها" که در قدم اول برای باشندگان بومی منطقه فیدرال تعریف شده است، شامل حال "بیگانه‌گانی" مربوط به ملیت و تبار دیگری هم می‌گردد؟

در موارد اضطراری مثلاً در اثر بروز یک پاندمی مانند آنچه که ویروس کوید-۱۹ عامل آن شده است، برنامه تطبیق واکسین در محدوده حکومت فرضی فیدرال چگونه باید تنظیم گردد؟ آیا "بیگانه‌گان" با آنکه بیشتر از بخشی از اهالی بومی در معرض ابتلا و خطر قرار داشته باشند، بایست برای دادن حق اولیت به اهالی بومی منطقه، در اخیر صف قرار بگیرند؟

آیا افراد "غیر خودی" حق کاندید شدن و انتخاب شدن به عنوان نماینده آن بخش فیدرال را خواهند داشت؟ در

طرح ایجاد نظام فیدرالی به عنوان راه حل معضلات متعدد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در حاکمیتی که استمرارش بر موجودیت و تداوم همه این معضلات استوار است، به ابزاری در دست کسانی تبدیل شده است که از شرکت در معاملات جاری در قطر و استانبول برای امکان به دست آوردن سهم و جایگاهی در قدرت مأیوس شده‌اند. آنها، بیرون از عرصه‌های رسمی معاملات قدرت، در تلاش برای به دست آوردن امتیاز از حربه‌های پاپولیستی و عوام‌فریبانه‌ی چون طرح ایجاد نظام فیدرالی استفاده می‌نمایند.

سیاست‌های شونیستی و برخورد‌های تبارگرایانه دولت غنی و عصبیت‌های ناشی از نژاد باوری منسوبین و ارکان دولت در برخورد‌های دوگانه با شهروندان، در ایجاد فضایی برای توجیه چنین تبلیغاتی که مشروعیتش را از ادعای دفاع از حقوق "اقلیت"‌ها می‌گیرد، کمک می‌نماید. ولی طرح ایجاد نظام فیدرالی در افغانستان که ظاهراً اعتراضی در برابر تبارگرایی و سمت‌گرایی است، خود کاملاً بر همان معیارهای ناسیونالیستی تفکیک انسان‌ها بر مبنای تعلقات تباری و جغرافیایی از همدیگرشان استوار است.

ذهنیت مسلط بر اذهان آحاد یک جامعه که به گونه‌ی بازتاب ذهنیت طبقه حاکم در آن جامعه است، طوری مهندسی می‌گردد که تا مردم باور کنند که راه نجات از سیه‌روزی‌ها و ستم‌هایی که متحمل می‌گردند، در کشیدن حصارهای سیاسی و جغرافیایی به دور خودشان می‌باشد. ایجاد چنین توهمات‌ی یک شیوه کلاسیک کسب همدلی قربانیان با فرادستانی است که

فیدرالیزم وسیله‌ی...

افغانستان می‌باشند، در مقطعی از زمان که منافع خودشان ایجاب می‌نمود، ساختار سیاسی بی‌شبهت به فیدرالیزم نبود، با تحمیل تلفات سنگین و کوچ اجباری بر باشنده‌گان مناطق مرکزی درهم شکستند. آغاز جنگ توسط سازمان‌هایی چون نصر و سپاه که در دامان حوزه‌های علمی‌قم، نجف و در سایه‌بیت‌خیمینی جنایتکار رشد کرده و مسلح شده‌اند و با هدف صدور انقلاب اسلامی و شعارهای (مرگ بر ضد ولایت فقیه) بر ضد شورای اتفاق که کنترل نظامی، سیاسی و اقتصادی مناطق مرکزی را به طور کامل در دست داشت، در حافظه تاریخ موجود است. توده‌ها و مردم مناطق مرکزی، چنگ و دندان نشان دادن و تحقیر مردم توسط شیخ محقق، در جریان اعتراض مردم نسبت به قتل دختر بچه‌ای که توسط جنایت‌کاران طالب در مسیر راه جاغوری - کابل، سر بریده شد و بعداً به جنبش تبسم مسمی گردید، را فراموش نکرده‌اند. محقق همچنان بر اقتضای منافع فردی به شمار تعدد خانم‌هایش مواضع سیاسی‌اش را عوض کرده است. محقق با همه ناشی‌گری‌هایش در تشخیص درست موقعیت‌ها، حداقل این را دریافته است که دیگر استفاده از حربه دین و شعار (اسلام مرز ندارد) مؤثریتش را از دست داده است. او حالا می‌خواهد با استفاده از حربه ناسیونالیسم و با تبلیغ شعار برپایی نظام فیدرالی که در واقع به هیچ وجهی وسیله‌ای برای رفع تبعیض ناشی از ناسیونالیسم تباری و سمت‌گرایی نبوده و فقط تلاشی برای تعویض عاملین آن می‌باشد؛ مجدداً از حاشیه به متن برگردد.

لطیف پیدرام که بعد از گسست از حزب دموکراتیک خلق افغانستان، برهان‌الدین ربانی را پیشوا و مهترش معرفی می‌نماید و خود را متعهد به تحقق اهداف او می‌داند، نیز پاپولیستی بیش نبوده و نیست. او نه افق دید و نه کارنامه بی‌بهتری از کارنامه محقق دارد. تحقق خواسته‌ها و اهداف ملای ربانی چیزی نیست جز

حاکمیت شریعت اسلامی در جغرافیای افغانستان؛ یعنی همان هدفی که طالبان در پی تحقق و اجرای آن هستند. در این پروسه وسایل کاربردی و ابزار تحمیل توده‌ها یعنی دین و ناسیونالیسم تباری پدیده‌های تازه‌ی نیستند. منافع طبقات حاکم همواره در پس پدیده‌هایی از این دست که می‌تواند تن‌عریان منافع متضاد طبقاتی را از نظرها پنهان بدارد نهفته است.

چپ بورژوا- ناسیونالیست هم با طرح شعارهای به ظاهر فریبنده و میان‌تهی (عدالت اجتماعی، تأمین حقوق اقلیت‌ها) در تلاش است تا آگاهی اجتماعی را بر محور هویت‌های نژادی انسان‌ها شکل دهد. ساده‌لوحانه است اگر پنداشته شود که این کنش آنها از ناآگاهی یا بدفهمی آنها از مارکسیسم ناشی می‌شود. ناآگاهی طبقه کارگر آن گونه که قبلاً به آن اشاره گردید، می‌تواند محصول هژمونی تفکرات طبقات حاکم باشد. اما دکترین طیف چپ‌های بورژوا- ناسیونالیست چیزی جز انعکاس منافع طبقه‌ی بی که به آن تعلق دارند، نمی‌باشد.

عدم حضور فعال نیروهای انقلابی و فعالین طبقه کارگر در جامعه دست‌چپ‌های بورژوا- ناسیونالیست را در پراکندن توهماتی که تفکرات توده‌ها را مهندسی می‌نمایند باز گذاشته است. عدم حضور فعال سوسیالیست‌های کارگری در جامعه به مفهوم غیبت ادبیات انقلابی نیست. در این زمینه آنها توانسته‌اند خط روشنی میان افق دیدشان که بر مبنای مبارزه طبقاتی و تغییر بنیادی نظام حاکم اقتصادی و همه تشکیلات روبنایی مربوط به آن استوار است و دیدگاه‌های چپ‌های بورژوا- ناسیونالیست بکشند. اما با تأسف سنت و نحله سوسیالیسم کارگری به دلیل و دلایل عینی بی که اینجا و در این حد مجال پرداختن بیشتر به آن نیست، هنوز از نیروی مادی کافی برای متشکل کردن طبقه کارگر در راه ایجاد یک جنبش اجتماعی جهت سرنگونی نظام حاکم سرمایه‌داری خیلی فاصله دارد. این مسؤولیت بزرگ بر عهده سوسیالیست‌های کارگری

است تا با تلاش مستمر هر لحظه با افشای ماهیت تبلیغات نیروهای مربوط به سرمایه‌داری به توده‌های کارگر روشن نماید که موقعیت اجتماعی و منافع طبقاتی آنها، قدرتمندترین وسیله پیوند آنها با همدیگر شان می‌باشد. پیوندهای نژادی و سمتی نمی‌تواند امکان دسترسی متنفذین محلی، صاحبان سرمایه و توده‌های کارگر را به ثروت‌های اجتماعی به طور یک سان تأمین نماید. برابری واقعی میان انسان‌ها صرفاً با از میان رفتن طبقات می‌تواند ممکن گردد.

مجرمان را بر سریر

قدرت سوق می‌دهند

افغانستان کاپیتالیسم است که از اسلام سیاسی و ناسیونالیسم به عنوان ابزاری برای ایجاد تفرقه و مانعی در راه اتحاد طبقه برابر ایستایش، یعنی طبقه کارگر، استفاده می‌نماید.

اپارتاید جنسی، ذهنیت داشتن حق ملکیت بر زن و هر بی‌حقوقی دیگری که ریشه در موجودیت طبقات در جامعه دارد، نمی‌تواند جز با مبارزه طبقاتی به سرانجام مطلوب برسد. به این دلیل موفقیت هر تلاشی برای برابری، بدون تلاش برای تحقق آرمان‌های انسانی سوسیالیسم که تنها با پیروزی سوسیالیسم ممکن می‌شود، متصور نیست؛ و پیروزی سوسیالیسم در گرو تلاش مستمر برای متشکل کردن کارگران، فعالان و روشنفکران سوسیالیست و برابری طلب اعم از زن و مرد حول حزب سوسیالیستی طبقه کارگر می‌باشد؛ حتی تأمین خواسته‌ها و مطالبات رفاهی و دموکراتیک از جمله رفع تبعیض و ستم جنسیتی از زنان، به ویژه در معادلات جاری در افغانستان، نمی‌تواند بدون موجودیت یک چنین حزبی محقق گردد؛ و هیچ بدیل دیگری نیست که بتواند تغییر مثبتی در جهت ایجاد یک زنده‌گی انسانی‌تر از آنچه که جامعه و بالاخص زنان به آن مواجه‌اند، ایجاد نماید.

بازی ماندن و رفتن

زرقا فروغ

محیط زیست و این به خوبی می‌رساند که نیولیبرالیسم دیگر موضوعیت خود را از دست داده است. فرانسه هر روز در اعتراض جنبش جلیقه زردها، امریکا در اعتراض جنبش زندگی سیاهان مهم است و بهمین ترتیب اسپانیا، امریکا جنوبی و سایرین. نیولیبرالیسم برای جلوگیری از فروپاشی جهان را به بن‌بست می‌کشاند.

از موضوع مورد بحث دور نروم؛ سوال اینجاست که با خروج تنی چند از سربازان خون و غارت، آیا امریکا واقعاً افغانستان را ترک می‌کند؟

سیاست امریکا برای افغانستان چنان با مهارت چیده و سنجیده شده که از یک سو باید آتش تروریسم در افغانستان همچنان تازه و شعله‌ور بماند تا امریکا بتواند این جغرافیای ویران را برای سیاست‌های سنجیده شده‌اش استفاده کند، حتی اینکه جو بایدن اظهار می‌دارد که ما برای درهم کوبیدن تروریست‌ها به افغانستان آمدیم، هم دروغی بیش نیست؛ زیرا واقعیت‌ها مبین آن است که در طول این چند سال امریکا نه تنها تروریست‌ها را سرکوب نکرده بلکه با سیاست‌های گنگ و مبهم با پرورش و پیشرفت آنان اهدافی به مراتب گسترده‌تر را در این نقطه آسیا تعقیب کرده‌اند. مزید بر آن بر اساس همین سیاست‌های از پیش سنجیده شده امریکا بیست سال در ترکیب طبقاتی و اجتماعی افغانستان تغییرات بزرگی را وارد کرده‌اند. امریکا یک قشر مرفه، فاسد و وابسته به معاشات دالری را به وجود آورده و

طرف و کارگران و فرودستان و محرومانی که یک وقت غذای شکم سیر هم سر سفره‌های شان نداشتند. چه چیزی این دو طبقه را باهم پیوند می‌زند و این خیل گرسنگان را در خدمت این طبقه دزد و اوباش سیاسی در میاورد، سویا پیوندی تباری و قومی، دولت تا مغز استخوان فاسدی که بود و نبودش به رفتن و یا ماندن عساکر غارتگر امریکا گره خورده است آتش بیار معرکه تبار پروری و تبعیض است.



جو بایدن با خود بزرگ سازی غیر اخلاقی و جنایتکارانه زنده‌گی هر تک سرباز جنایتکارش را مهم تر از زندگی و هستی شهروندان افغانستان تعریف کرده و بیشرمانه اظهار می‌کند که ما برای اتحاد بین افغانها به افغانستان نیامده بودیم و افغانها در طول تاریخ اتحاد نداشتند، آیا او حق دارد که بعد این همه قتل و کشتار و غارت چنین غیر مسؤولانه به این تمایز جعلی دامن بزند؟ بایدن نماینده نظامی است که هر روز در یک گوشه‌یی از دنیا شاهد دود باروت و یا بحرانش هستیم، بحران دموکراسی بورژوازی، بحران اقتصادی و بحران

جو بایدن شیپور کذایی ختم جنگ را در افغانستان بصدا در آورده در این روزها صدها خبر از هر جا از هر زاویه‌یی می‌خوانیم و می‌شنویم؛ یک عده ذوق زده‌اند و عده‌یی ناامید، یکی فریاد حکومت مرکزی سر می‌دهد و دیگری فدرالی و آن دیگری امارت. زنان شیون از دست دادن ارزش‌های چندین ساله دارند و عده‌یی دیگر از برگشت به عصر حجر در وحشت‌اند، بیشتر این زنان گله‌مند آنهایی‌اند که امروز در دور حکومت اشرف غنی حلقه زده‌اند؛ این دختران طبقه متوسط و بورژوا برای موقعیت‌های کلیدی و فرمایشی‌شان بی‌صبرانه مراقب اوضاع هستند.

و اما در آنسوی دیگر، ما با جامعه‌یی تا به دندان مذهبی، سنتی عقب‌مانده و لبریز از خشونت طرفیم که به دو طبقه کلان تجزیه شده است، صاحبان سرمایه‌های بادآورده حکومتی‌ها و جهادی و مدنی‌چی‌ها و تکنوکرات‌ها، از یک

انتشار منظم، بهبود کیفیت و

نشر مستمر سوسیالیسم کارگری

در گرو همکاری، کمک مادی و

معنوی شما است. برای ما خبر و

مقاله بفرستید، نشر به را

بخوانید و به دوستان تان

معرفی نمایید!

بازی ماندن و رفتن

سیستم سیاسی را در افغانستان به دست آنها سپرده است و آنها با جان و دل به خاطر منافع آمریکا و تامین منفعت و تضمین موجودیت خود کار می کنند. اقتصاد افغانستان سخت وابسته به آمریکا است که حساب بود و نبودش هم در اختیار آمریکا است. کنترل، اداره و اقتصاد نیروهای نظامی و مسلح افغانستان به طور قطع وابسته به امریکائی ها است.

براساس این سه فاکتور مهم (نیروی سیاسی حاکم، نظام و اقتصاد افغانستان) ماندن و رفتن چند سرباز امریکایی از افغانستان هیچ تهدیدی را متوجه منافع امریکا نمی کند، زیرا پایگاه های استخباراتی امریکا هنوز پا بر جاست. در ضمن فیگور هایی از رهبری طالبان صحبت از تضمین امنیت عساکر امریکایی می کنند. چه بسا که خبرها حاکی از موجودیت سربازان قراردادی تازه نفس امریکایی در قرارگاه های جدید است و با کش و قوس هایی مذاکرات "صلح" هم با ناز و ادا های طالبی، به بعد موکول شده است.

در این گیرودار سیاسی سرگشته تر از همه توده های محروم و فرودست اند که با اضطراب به جذر و مد های به اصطلاح مذاکرات صلح که از دوسال به این سو بین نماینده گان قطر نشین طالبان و امریکا در این اواخر در روسیه و ترکیه جریان دارد، می بینند. در هیچ یک از مراحل این مذاکرات در وضعیت جنگ و کاهش حملات و جنایات تغییری نیامده بلکه برعکس جنگ تشدید شده است. مردم هر روز شاهد قتل های هدف مند، سر بریدن ها، به کار گیری از ماین های مقناطیسی و تیرباران و شکنجه هستند. واقعیت

دردناک این است که شرایط جهان یک قطبی دست امریکا را در اشغال و بازی با افغانستان چنان بازنگه داشته که مدت ها است که اوضاع داخلی افغانستان را چنان زیر و رو می کند که نه تنها جهانیان بلکه خود افغان ها را نیز در فهم آنچه در عمق و ماهیت وضعی که در کشور جریان دارد دچار مشکل و نوعی سردرگمی کرده است، آنچه را که در روی کاغذ به نام موافقتنامه صلح با طالبان فربه به بازی گرفته اند در زنده گی واقعی مردم افغانستان کوچک ترین تغییری نمیآورد. با بررسی بازیگران صحنه به این نتیجه می رسیم که امریکا شاید این فیگور های طالبی را به عنوان یک طرف معادله جنگ در افغانستان جا زده زیرا واقعیت ها هر روز نشان می دهند که تصمیم گیری های این فیگورها ربطی به واقعیت روی صحنه ندارد. واقعیت اینست بین طالب سرباز و طالب صلح آور یک دنیا فاصله وجود دارد. طالب سرباز فقط در جنگ هویت پیدا می کند در شکنجه و قصاص، این موجودات در صلح دیگر ارزش ندارند.

خلاصه کلام امریکا در افغانستان نه برای رهایی زنان و تحقق دموکراسی آمده است و نه هم برای بازسازی افغانستان بلکه برای ایجاد پایگاه های نظامی درازمدت آمده و گرد بادی را که توده های ستم کش افغانستان در پوشش این سیاست تجربه می کنند فقط برای منفعت امریکا و سیاست هایش در قبال کشور های منطقه و آسیای میانه می باشد.



تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی
تاریخ دی، د زبېښاک گرو او
زبېښاک شوونکو طبقو تر منځ، د
محکومو او حاکمو طبقو تر منځ،
د ټولنی د تکامل په مختلفو
پړاوونوکی او هم دا چی دغه
مبارزه هغه ځای ته رسېدلی ده
چی زبېښاک شوونکی او ستم
شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور
نشی کولای زبېښاک گری او
ستمگری طبقی (پانگه والې) جغ
نه خلاصی ومومی مگر دا چی په
عین حال کی ټوله ټولنه د تل لپاره
د زبېښاک او ستم له قېد نه
وږغوری.

(مانېفست کمونېست)

**دین دم عمیق، آلف و
علوف زجر آور و
احساسات یک دنیای بی
رحم است. دین
همانگونه که روح ارواح
بی روح است. افیون
توده ها است.
(کارل مارکس)**

رهایی زن از ستم جنسیتی و اشکال ستم اجتماعی نمی‌تواند بدون مبارزه با بنیادهای که این ستم بر آنها استوار است. ممکن گردد

جواد طیب 

زنان به انقطاب و انشقاق رفته اند. این دیدگاه‌ها را اگر بشود از بُعد موضوع تقسیم کرد می‌توان گفت به طبیعی (ذاتی)، ذهنی (ساخت‌گرایی) و عینی (ساختارگرایی) دسته بندی کرد. که کماکان در عرصه‌ی جنبش‌های اجتماعی از سن سیمون، فوریه، مارکس و ... تا دوبوار، باتلر، کیت ملیت و دیگران همه خود را در دو جدال نشان می‌دهد. یکی جدال بین جنس‌ها و دیگر جدال طبقاتی.

این درست است که در انعکاس‌ظاهری که ما از مناسبات اجتماعی داریم، ستم مردان بر زنان ممکن بیش‌تر و برجسته‌تر از ستم طبقاتی نمایان گردد؛ و درست از همین رهگذر هم است که ساخت‌گراها، ساختارگراها و روان‌کاوان به خصوص روان‌کاوی لاکانی، ستم جنسی را پیش از ستم طبقاتی دیده و آنرا فرهنگی، زبانی و «بیرون از خود آگاه‌زنان دانسته و برساخته‌ی زبان می‌دانند». اما فراموش نکنیم که سلطه‌ی مرد فراتاریخی و مستقل از جامعه‌ی طبقاتی نیست. در سر آغاز جامعه‌ی طبقاتی این زنان است که سلب مالکیت می‌شوند؛ و با خلع اکثریت زنان از حق مالکیت (یعنی قدرت اجتماعی) است که زنان مستحق چنین ستمی دانسته می‌شوند. حال مبارزه برای رفع این ستم و رهایی بنیادی زنان و همه‌ی مردان فرودست که تابع وسایل تولید اند، نمی‌تواند از جدال کار و سرمایه در جامعه

ادامه در صفحه ۱۱

زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی حتی به عنوان انسان محاسبه نمی‌شوند؛ آنجا هم که زنان به لحاظ اجتماعی موضوعیت پیدا می‌کنند، یعنی به نیروی کار و به قول دیگر به کارآمد بودن‌شان ضرورت پیدا می‌شود، بیشتر وجه کالا یا شی بودگی‌شان در نظر است. این نگاه نسبت به زن حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری که در آنها، در اثر مبارزات جنبش‌های اجتماعی زنان حقوق و امتیازاتی به دست آورده اند، به همان حدی است که مارکیت نیازمند آن است، نه بیشتر از آن؛ اگر حق رای است یا هم مجموع حقوق دیگر در مورد حضور زنان در جامعه و موقف‌های اجتماعی‌شان، همه از این سر است که این‌ها تا به همین حد «بدرد بخور» استند. از این سر هم زن نه به مثابه یک انسان با تمام حقوق و امتیازات برابر با دیگر هم نوعانش یعنی مردان، بل بیشتر به عنوان کالایی مورد نیاز و کم هزینه برای بازار است؛ و درست همین جاست که گفته می‌شود زنان ستم دوگانه را در جامعه بدوش می‌کشند، یکی ستم طبقاتی و دیگر ستم جنسیتی؛ در ادامه به این موضوع بر می‌گردم، اما پرسش اساسی این است که زنان چه کمبود را نسبت به مردان دارند که به ستم مضاعف جامعه محکوم شده اند؟

پاسخ‌های زیادی در این زمینه از سوی متفکران، جنبش‌های اجتماعی، نهضت‌ها، جریان‌ها و احزاب گوناگون ارایه شده است، و اساساً بر مبنای همین پاسخ‌هاست که جنبش‌های اجتماعی زنان و همه‌ی جنبش‌های اجتماعی دیگر در مورد ستم کشیدگی

در افغانستان به پاخاستن زنان علیه وضعیت موجود یقیناً پیش در آمد انقلاب به مفهوم دگرگونی بنیادین کل جامعه است؛ اینجا همه چیز ضد زن و مردسالارانه است، از دم و بازدم برای زنده ماندن تا رتق و فتق کل امور جامعه. زن نه زیر سقف خانه و نه هم زیر آسمان پُراشوب اجتماع، هیچ فرصت و فرجه‌ی برای رهایی از سلطه‌ی مرد و پندارهای مردسالارانه حاکم ندارد. از نهاد خانواده شروع تا به شورای اجتماعی فلان ناحیه و قریه، از دانشگاه تا آخرین نهاد جامعه مدنی و تحقیقاتی، از رئیس جمهور تا به پایین‌ترین مامور دولت، وزیر معارف و معلم زن فلان مکتب دخترانه، از تکسی‌ران و ملا، تا ملازم دانشگاه و نگهبان در ورودی ریاست جمهوری، از استاد و دانش‌آموخته تا دانشجو و دانش‌آموز، همه با چنگ و دندان مسلح با افکار، عملکرد و تجارب ستم بر زنان استند؛ شاید انگشت انتقاد بلند شود که نه، نخیر! تعدادی این‌طور نیست، و این یک حکم عمومی است؛ اما تاکید من این است که در این جغرافیا همه به گونه‌ی در ستم علیه زنان شریکیم و باید به این اعتراف کنیم.

خب پرسشی پیش می‌آید که اساساً چرا چنین است و چرا همه باید در یک صف سرزنش شوند؟ اگر موارد بیان شده در پاراگراف بالا را در عبارت دیگری به کار بریم، و از کارکترها نام نبریم، این در واقع سرزنش کل داده‌های مناسبات اجتماعی حاکم موجود است؛ که افراد یا هم کارکترها در آن قرار دارند. در این جغرافیای سیاسی نخست این که

رهایی زن از ستم...

امروزی بدور باشد. هر اندازه بشریت بتواند بردگی مزدی و مالکیت خصوصی را عقب بزند به همان اندازه از شر ستم جنسی و اشکال ستم اجتماعی رهایی یافته است؛ مساله‌ی مبارزه جنبش‌های اجتماعی زنان هم در جامعه سرمایه‌داری از این حکم مستثنی نیست، هر قدر زنان بتوانند در مبارزه بر ضد ستم جنسی ماهیت ستم را نشانه بگیرند و آنرا بدون شق کردن انسان به زن و مرد در امر رهایی همه‌ی بشریت بکار گیرند، دقیقاً که تیشه را به ریشه کوبیده و گامی را در جهت رهایی کل انسان‌ها از جمله زنان به جلو گذاشته اند.

آنجا که در آغاز متن این گفته بیان شد که در اینجا (جامعه افغانستان) همه ضد زن و دارای افکار و دیدگاه‌های زن ستیزانه اند، نباید چنین برداشتی را کرد که در کتاب «سیاست جنسی»، اثر کیت ملیت از آن صورت گرفته است. منظور ابد این نیست که مردان «داتا» ضد زن و موجودات سنگدل و زشت صفت استند، بل درست در فرایند تاریخ، و در دل مناسبات اجتماعی یک جایی به قول انگلس زنان خلع مالکیت شده و به انقیاد و مالکیت خصوصی مردان در می‌آیند. از آن به بعد در همه‌ی شیوه‌های تولید طبقاتی از جمله سرمایه‌داری، «تولید نیازهای اولیه‌ی زندگی یک فرایند اجتماعی و بازتولید آن یعنی پرورش کودکان، کار رایگان خانگی و امور منزل به فرایند خصوصی در میاید از همان زمان تا کنون تقابل و تضاد بین این دو فرایند است که ستم کشیدگی زنان را به نمایش می‌گذارد» (مبارزه طبقاتی و آزادی زنان - تونی کلیف)

مذاهب، اخلاقیات اجتماعی و داده‌های فرهنگی، متأثر از آن مراودات اجتماعی اند که در کنار مناسبات حاکم هر یک به سهم خود نقشی در به

رسیمت بخشیده شدن ستم جنسیتی دارند و از این سر سبب استمرار آن تا کنون شده اند. ریشه دید و آرای اکثریت متفکران، در حوزه‌های مختلفی اجتماعی - علمی نسبت به فرودستی زنان نیز بیشتر از همین جا آب می‌خورد. حس تملک نسبت به زنان در اجتماعات پیرامونی و نشان دادن آن در قالب «غیرت»، «ناموس» و غیره انعکاس همان مناسبات مالکیت خصوصی است و بیشتر صحت کالا شدگی و شی بودگی زنان را به نمایش می‌گذارد.

در نظام سرمایه‌داری و به خصوص در کشورهای که به شدت ضد زن و کودک آزار اند، نمی‌شود همنا و در پهلولی همه‌ی ساختارهای نابرابر، ضد زن و داده‌ها و اراجیفی که از جانب آن‌ها طرح و بیان می‌شوند، بود و تصور رهایی از اشکال ستم اجتماعی از جمله ستم بر زنان را هم داشت. بدون تفکیک جنسی، آدم‌هایی هم که با خلوص نیت برای «رهایی» زنان «مبارزه» می‌کنند و اما نسبت به ساختارهای اجتماعی نابرابر و ضدانسانی سرمایه‌داری اعتراض ندارند و علیه‌ی آن به نبرد نمی‌پردازند در بهترین حالت نقش افیون برای تسکین درد و آلام زنان و توده‌ها و به بیراهه کشاندن مبارزات آن‌ها برای خلاصی و رهایی را بازی خواهند کرد.

باید بیش از پیش دست و آستین بالا زد و علیه همه‌ی نابرابری‌ها و ساختارهای به شدت ارتجاعی و ضد انسان نظام بردگی مزدی و مالکیت خصوصی تا رهایی بنیادی زنان از ستم جنسی و ستم طبقاتی مبارزه کرد.

به پیش برای انسجام هرچه بیشتر انسان‌ها در چنین راهی!



«در موقعیت کنونی ما با انواع و اقسام جنبش‌های مدعی کمونیسم مواجه هستیم که امر و منافع دیگری سوای امر و منافع کارگران را دنبال و نماینده‌گی می‌کنند؛ از این جهت یکی از مبرم‌ترین و مهم‌ترین کارهایی که باید در عرصه نظری از جانب فعالان و کنشگران سوسیالیسم کارگری در حوزه افغانستان انجام شود، بیرون بر آوردن تئوری مارکسیستی از زیر آوار تحریفات و شکست چپ بورژوا - ناسیونالیست و خرده بورژواوی است. چپ افغانستان در بهترین حالت یک نیروی دموکراسی خواه بوده و است؛ و طبقه و مبارزه طبقاتی نه در گذشته برایش این جایگاه را داشته و نه هم امروز.»

مجرمان را بر سریر قدرت سوق می‌دهند و به قربانیان آن‌ها جایزه افتخاری اهداء می‌کنند



یونس سلطانی

در طرح جدید دولت کنونی آمریکا، که خلیل‌زاد آن را معرفی نموده، تحکیم هژمونی دین، صرف نظر از این که ساختار دولت بر اساس کدام سناریو شکل خواهد گرفت، این گونه قرار است که لحاظ شود: "بر مبنای این سند، یک شورای عالی فقه اسلامی که دارای پانزده عضو است، ایجاد می‌گردد. این شورا مسؤولیت دارد تا رهنمودهای اسلامی را در رابطه به مسایل فرهنگی، اجتماعی و دیگر مسایل روز فراهم کند. این شورا مسؤولیت دارد تا پیش نویس قوانین، فرامین و مقررات را مرور کرده و از مطابقت آنها با اسلام اطمینان حاصل کند."

در کنار موارد صریح فوق، در طرح ارائه شده تذکار داده شده است که قانون اساسی آینده افغانستان آزادی‌های سیاسی، حقوق زنان، حقوق فرهنگی و آزادی رسانه‌ها را تضمین می‌نماید. طرفندهای مشابهی در اعزام هیأت مذاکره‌کننده دولت در دوحه نیز به کار رفته است. موجودیت زنان در هیأت نماینده‌گی دولت در مذاکرات با طالبان، آنگونه که خودشان هم می‌دانند، صرفاً یک صحنه سازی تبلیغاتی بوده و حتی نمی‌تواند تضمینی برای حفظ موقعیت خودشان در حکومت "مشارکت ملی" باشد، چه رسد به حفظ حقوق زنان در یک چنین حکومتی.

تناقضاتی از این قبیل در نظام سرمایه‌داری و دولت‌های نماینده آن کم نیستند. هیچ حقی جز حق انباشت بیشتر سرمایه در سرمایه‌داری مبنای نبوده و نیست. طالبان، دولت غنی و گروه‌های جنایتکار دیگر اسلامی عامل بالفعل کشتار و جنایات در افغانستان اند ولی عامل اصلی همه ناهنجاری‌های جاری در

پذیرش زعامت افراد غیر پشتون را نداشت. دولت کرزی و در ادامه آن دولت غنی به دلیل حمایت آمریکا از آن‌ها و همچنان نقش آمریکا در سرنگونی امارت اسلامی طالبان (که بیشتر از پشتون‌های غیر شهری نماینده‌گی می‌کرد)، با آن که بر حسب معادله (بن) پشتون بودند، در میان سکته دها، جای پای استواری نداشتند. بدیل‌های سه گانه‌یی را که خلیل‌زاد در سفر اخیرش در افغانستان ارائه داده، تلاشی است برای رفع "نقیصه" کنفرانس بن که در آن پشتون‌های حامی ارزش‌های سنتی به حاشیه کشیده شده بودند.

دولت کرزی و متعاقب آن دولت غنی با آن که از ارزش‌های بورژوازی نماینده‌گی می‌کردند، با تدویر سنتی لویه جرگه‌ها و تکیه بر سنت‌های قبیلوی و دادن امتیازات بسیار به سران قبایل، سیاستی که مورد حمایت و تأیید کشورهای غربی از جمله آمریکا نیز بود، تلاش کردند تا اعتماد و حمایت نیروهای سنتی را جلب نمایند، اما موفق نگردیدند.

این بار بر اساس طرح خلیل‌زاد در (ایجاد حکومت مشارکت ملی)، قرار است که قدرت میان دولت و طرف طالبان پنجاه، پنجاه قسمت گردد. حکومت غنی و احرام کلیدی قدرت در آن از قبل در انحصار حلقه‌های مربوط به غنی بوده و بارها طرح‌های مشخصی برای حذف افراد "غیرخودی" از جانب آن‌ها، خبر ساز شده است.

این گزینه همزمان دست ناسیونالیست‌های غیر پشتون را در جلب حمایت افرادی از تبار خودشان، که حاکمیت هیچ جناحی به رنگینی و طول دست‌خوان آنها نمی‌افزاید، باز نگهداشته است، که این امر تا جایی نبرد اصلی یعنی "مبارزه طبقاتی" را تحت سایه کشمکش‌های ناسیونالیسم‌های تباری به حاشیه می‌کشاند.

وارونه‌گی نظام سرمایه‌داری صرفاً محدود در مناسبات اقتصادی که در آن تناسب معکوس رشد سرمایه و تنزیل پُرشتاب سطح زنده‌گی تولیدکننده‌گان آن است نمی‌باشد. این تناقض در همه امور و در هر مناسبتی که پای سرمایه‌داری به آن کشیده شده است آشکارا قابل رویت است. سرمایه‌داری جنگ می‌افزورد تا «صلح» را تأمین کند، سلاح کشتار جمعی می‌فروشد تا امنیت به بار آورد، ناسیونالیسم را دامن زده و تقویت می‌کند تا جهانی شدن را تعمیم دهد، از پایان دادن به رنج‌ها و دردهای قربانیان جنگ، حملات انتحاری، تعصبات کور قوم‌گرایی و تروریسم می‌گوید، جنایت کاران تروریست طالب و هم‌زاد‌های آنها را به اریکه قدرت می‌کشاند. اما اهدای جایزه افتخاری (زنان شجاع) توسط وزارت خارجه دولت آمریکا از جمله به هفت نفر زنی که جنایت کاران طالب زنده‌گی آنها را با خشونت به یغما برده و آن‌ها در مقطعی که با تمام امکانات در تلاش است تا قاتلان آن زن‌ها را در قالب (حکومت مشارکت ملی) بر مردم در افغانستان تحمیل نماید، چیزی جز تحقیر شدید و مضاعف قربانیان و بازمانده‌گان آنها و به سخره گرفتن انسانیت نیست و نمی‌تواند باشد.

طرح جدید دولت بایدن که توسط فرستاده ویژه آمریکا، زلمی خلیل‌زاد، در اختیار جناح‌های مختلف درگیر در منازعه قدرت قرار داده شده همانا ادامه تحمیل استراتژی آمریکا بر مردم افغانستان است که طرح (بن) را تکمیل می‌کند. در (بن اول) با گماشتن حامد کرزی در رأس دولت پسا طالبانی، آگاهانه امکان استفاده از ناسیونالیسم و دین بر له منافع کاپیتالیسم جهانی در رأس آمریکا، در بحران افغانستان برنامه ریزی شده بود. قالب سنتی حاکمیت در افغانستان و تأثیر آن بر افکار عامه، علی‌الرغم شکست مناسبات پیشا سرمایه‌داری، هنوز آماده‌گی

وجه تمایز و تفاوت‌های سوسیالیسم کارگری با چپ بورژوا-ناسیونالیست افغانستانی

فهم آزاد

نه هم امروز. در ادامه بحث به این برخواهم گشت و مشخصات و مختصات این چپ، چه در گذشته و چه امروز را به بررسی خواهم گرفت. اما قبل از آن بینیم که وجه مشخصه سوسیالیسم نزد پیشروان جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر چه بوده و است و نیروها و فعالان جنبش چپ در افغانستان از آن چه معجون مرکبی درست کرده اند.

ادامه دارد...



اگر باور مذهبی نابرابری و سپه روزی مردم را با توسل به ادراکات خرافی و غیرعقلایی پاسخ می‌دهد، ناسیونالیسم و فوهرگرایی با توسل به نژاد، خون، هیمن، پرچم و سرود می‌خواهد به مساله پاسخ بدهد. در جامعه و مناسباتی که هویت جمعی و انسانی انسان از او گرفته می‌شود و زندگی بی معنی می‌گردد، در فرجام ناسیونالیسم و مذهب احساس جمعی کاذب را به مردم القاء می‌کند.

از پیش روشن است. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر هم مانند هر جنبش اجتماعی دیگری به تئوری‌های رهنمای خود و به حزب سیاسی خودش نیاز دارد. این روشن است که داشتن تئوری به تنهایی امر کافی‌یی نبوده و نیست، این را تجربه تاریخی جنبش‌های دیگر از جمله بورژوازی در مصادف تاریخی اش با فئودالیسم نیز ثابت ساخته است. بر این اساس برای محقق شدن امر پیروزی و به زیر کشیدن سلطه طبقاتی بورژوازی طبقه کارگر به حزب کمونیستی مسلح به مارکسیسم و به معنی دقیق کلمه به تبیین مارکسی از امر مبارزه طبقاتی نیازمند است نه تعابیر التقاطی از مارکسیسم. بنابراین برای ما پرداختن به تئوری یک امر صرفاً معرفت شناسانه و یک فعالیت آکادمیک نیست.

در موقعیت کنونی ما با انواع و اقسام جنبش‌های مدعی کمونیسم مواجه هستیم که امر و منافع دیگری سواى امر و منافع کارگران را دنبال و نماینده گی می‌کنند؛ از این جهت یکی از مبرم‌ترین و مهم‌ترین کارهایی که باید در عرصه نظری از جانب فعالان و کنشگران سوسیالیسم کارگری در حوزه افغانستان انجام شود، بیرون بر آوردن تئوری مارکسیستی از زیر آوار تحریفات و شکست چپ بورژوا-ناسیونالیست و خرده بورژوایی است.

چپ افغانستان در بهترین حالت یک نیروی دموکراسی‌خواه بوده و است؛ و طبقه و مبارزه طبقاتی نه در گذشته برایش این جایگاه را داشته و

دو سال پیش بحثی شفاهی تحت عنوان فوق در یکی از سمینارهای درونی سازمان از جانب من ارائه شده بود که تلاش می‌کنم فزایی از آن را از این طریق با شما رفقا و دوستان شریک بسازم.

جنبش ما به سوسیالیسم کارگری به عنوان یک جنبش اجتماعی واقعی نگاه می‌کند و این نگاه به هیچ صورت و از هیچ منظری از سر درک مکتبی و اعتقاد ایدئولوژیک سرچشمه نمی‌گیرد. همان‌گونه که مارکس و سایر پیشروان و رهبران جنبش سوسیالیستی گفته اند، و ما نیز بدان قایل هستیم، کمونیسم یا سوسیالیسم کارگری جنبش اجتماعی موجود در طبقه کارگر است.

طبقه کارگر دوران معاصر، با وجود سنگینی بار شکست تجربه انقلاب کارگری اکتبر، گنجینه و اندوخته عظیم تئوریک و تجارب مبارزاتی‌یی را در دسترس دارد که می‌تواند از آن‌ها در جهت خودآگاهی اش بهره جسته و در امتداد آن به غنای آن در وضعیت و شرایط جدید همت بگمارد. اگر جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر به خودآگاهی دست یابد در آن صورت است که می‌تواند متحزب و متشکل گردد و برای رفع و دفع موانع سر راه مبارزه اش و مهمتر از آن برای سازماندهی و تحقق امر رهایی باید به تئوری پردازد و خودش را با تئوری انقلابی مسلح سازد در غیر آن در مصادف طبقاتی با بورژوازی پراکنده، غیر متشکل و غیر مسلح وارد جنگ طبقاتی می‌شود که پیامدش

اسلام پناهی چپ بورژوا-ناسیونالیست و انکار موجودیت طبقه

کارگر از جانب آن



فهم آزاد

منافع طبقاتی کارگران را نماینده گی و دنبال می کند. لذا نمی تواند دغدغه و امر اش، امر مبارزاتی کارگران و تحقق مطالبات آن ها باشد.

موجودیت و مکان آن از جانب کنشگران و فعالان سوسیالیست کارگری را یک امر "ذهنی و واهی" می شمارند؛ در حالی که همه بحث سوسیالیسم مارکس بر سر طبقه کارگر و نقش و جایگاه این طبقه در جدال طبقاتی در مناسبات کاپیتالیستی و تعیین تکلیف با آن است. اگر که قرار باشد سوسیالیسم متحقق شود و از سطح یک آرمان صرف بیرون بیاید و متکی شود به یک نیروی اجتماعی و آن نیروی اجتماعی به سهم خود بتواند آرمان های آزادیخواهانه و انسانی سوسیالیسم را پیاده نماید، تحقق یک چنین امری فقط می تواند از عهده جنبش کارگری بر بیاید.

حتی اگر فرض را بر این بگذاریم که تبیین سوسیالیسم و نیروهای مدعی آن در افغانستان در عرصه نظری قربت کامل و مشهودی با کلاسیک های مارکسیسم داشته باشد، که اصلاً چنین چیزی نیست، از لحاظ تعلق اجتماعی و طبقاتی اما هیچ همخوانی و نزدیکی با جنبش طبقه کارگر و خواست ها و مطالبات آن نداشته و ندارد. این جنبش شدیداً پوپولیست و اسلام پناه است و تحت عنوان حرمت به عقاید و "معنویت مسلط" در میان توده ها در قبال ارتجاعی ترین آرا و افکار تمکین کرده و گاهی هم در رقابت و همنوایی با نیروهای ارتجاعی اسلام سیاسی، خواهان برپایی «جمهوری اسلامی» شده و آن را در برنامه های سازمانی شان نیز به عنوان یک خواست استراتژیک مطرح نموده اند.

بنابراین جنبش چپ بورژوا-ناسیونالیست در افغانستان نه در گذشته و نه امروز به هیچ صورتی متکی به کارگران نبوده و نیست، چون به جنبش طبقاتی و سنت دیگری تعلق دارد و اهداف و منفعت دیگری سوا

وجه مشخصه سوسیالیسم در افغانستان در هیچ مقطعی از تاریخ فعالیت نیروهای چپ موسوم به کمونیست، سوسیالیسم کارگری نبوده است. بیشتر فعالان چپ قبل از آن که در کارخانه ها و در میان اقشار کارگر و زحمتکش فعال بوده باشند در دانشگاه ها و مؤسسات تحصیلات عالی فعالیت داشتند. بدنه اصلی و کادری و بیشتر رهبران آن را نیز دانش جویان و دانش آموخته گان تشکیل می داد. اگر کم لطفی تلقی نگردد و صادقانه به مسأله پرداخته شود بیشتر فعالان این جنبش حتی فعالیت روشنفکرانه قابل ارجاعی هم نداشته اند. بیشتر اعضای این جنبش در گذشته و برخی از بازمانده های آن همین امروز، با هر درک و تعبیری که خود از سوسیالیسم داشتند و به دست می دهند، مدعی اند که نه تنها سوسیالیست اند، بلکه سوسیالیسم شان راستین است و تبیین واقعی تر و درست تر از آن را نماینده گی می کنند. این در حالی است که فعالیت های سیاسی این جریان ها در اغلب موارد تحت پوشش کار و فعالیت "ملی و دموکراتیک" انجام شده و می شود.

آنجا هم که خواسته اند فعالیت "توده ای" انجام بدهند ترک شهر و مدنیت کرده به دهات و روستا ها می رفتند تا گویا بهتر "پرولیتاریزه" شوند. امروز هم بازمانده های این جنبش، هر دو نحله آن، "جریان دموکراتیک نوین" و "حزب دموکراتیک خلق"، با هر درجه از تمایزی که میان شان وجود داشت و دارد، طنز تلخ این است که با وجود آن که نهادها و سازمان های متبوع شان را «پیش آهنگ پرولتاریا» می خواندند و همچنان می خوانند، وجود طبقه کارگر در جامعه افغانستان را انکار می کنند و قایل شدن به

امر رهایی و آزادی بدون

سازمانیابی، شکل پذیری

طبقه کارگر و ایجاد حزب

سوسیالیستی کارگری میسر

نیست. به پیش در راه ایجاد

یک چنین گردانی!



نگاهی گذرا به ادبیات معاصر افغانستان

بخش نخست

نوشته رحمانی پیکار جو

متعفن سود و سرمایه و به دست آوردن حقوق تلف شده‌شان باز می‌دارند و در راه خیزش و انقلاب به خاطر سرنگونی نظام فاسد کنونی و برپایی نظام نوین مبتنی بر عدالت واقعی و رفاه همه‌گانی عملاً سنگ اندازی می‌نمایند. و متأسفانه هم در گذشته و هم در حال حاضر همچو " ادبای کرام" و " شاعران چیره دست و زیبا کلام" و " هنرمندان شایسته" در همه کشورهای جهان و به خصوص در جامعه نامتعارف و استثنائی و تملق پرور افغانستان به وفرت وجود داشته و اکثریت قاطع را تشکیل می‌دهند. اینکه آنان این عمل زشت و ناشایسته را آگاهانه انجام می‌دهند یا ناآگاهانه مرتکب آن می‌شوند، من شخصاً به این باورم که اکثریت قریب به اتفاق ادبا و شعرا و هنرمندان ما این عمل را که در وهله نخست بسیار زیبا و انسانی جلوه می‌نماید و اما در حقیقت خویش به همان پیمان زشت و غیرانسانی می‌باشد، به گونه‌ی نا آگاهانه و در یک حالت از خود بیگانه‌گی مطلق انجام می‌دهند و به این باورند که گویا وجیه و دین خود را در جایگاه یک فرزند راستین در برابر " مادر میهن" و " پدر وطن" و " مردم شریف میهن" و " خلق خدا" و " بنده گان خدا" و غیره و غیره ادا نموده اند. مگر با کمال تأسف و اندوه باید خاطر نشان ساخت که این بیچاره گان سطحی نگر مسلماً نمی‌دانند که این " ارزشهای والا" و این " نمادهای زیبا و انسانی" که در جریان هزاران سال زنده‌گی بشر در روی زمین به خورد انسانها داده شده و در اذهان و عقول آنان نهادینه شده است؛ ریشه در گندابهایی چون استثمار و بهره‌کشی و حق تلفی و چپاول و ستمگری و بیداد و تلاش به خاطر تداوم بخشیدن و جاودان ساختن این پدیده‌های ننگین و شوم داشته و این آقایان و خانمهای فرهیخته ادیب و شاعر و هنرمند با این عمل خویش دارند آب در آسیاب ارتجاع و نظام ناعادلانه و بربریت سرمایه‌داری می‌ریزند. آری این ادباء و هنرمندان شایسته و نخبه یا از این کلافه سر در آورده نمی‌توانند و یا اینکه صاف و

ادامه در صفحه ۱۶

پندارها و گفتارها و کردارهای آنان انعکاس و بازتاب می‌یابد. موضوع تا اینجا کاملاً آشکار است و هیچکس آنرا انکار نمی‌نماید، اما هرگاه قرار باشد که گامی به جلو برداشته و اندکی ژرفتر به قضیه نگاه کنیم و بخواهیم علتها و انگیزه‌های این انقسام و تشتت را پیدا نماییم؛ ناگزیریم تاریخ بشر و واقعیتهای ملموس و غیر قابل انکار کنونی را در افغانستان، منطقه و جهان با دیدی انتقادی و مادی مورد بررسی قرار دهیم. با یک چنین بررسی و تحلیلی در خواهیم یافت که، این مظالم، حق تلفی‌ها، ستمگری‌ها، زورگویی‌ها، نیرنگ‌ها و فریبکاری‌ها، داشتن‌ها و نداشتن‌ها بوده است که جوامع بشری را به افشار و طبقات متخاصم بخش و در برابر هم قرار داده است و باعث شده است تا هر یک از این کتله‌های اجتماعی منافع و خواسته‌های اساسی خود را داشته باشد که در بسیاری حالات با منافع و خواسته‌های اساسی افشار و طبقات دیگر جامعه ناسازگار و آشتی ناپذیر است. لذا با در نظر داشت این واقعیت یک انسان واحد هرگز نمی‌تواند در عین زمان و به گونه‌ی راستین مدافع منافع و خواسته‌های اساسی و پایه‌ی دو و یا چند گروه متخاصم جامعه باشد، پس ناگفته پیداست که هرگاه کسی بخواهد چنین ادعایی را عنوان نماید و خویش را مدافع منافع عام و نامشخصی چون منافع ملی، میهنی، مردمی، توده‌ی و غیره و غیره معرفی نموده در این راستا آثاری ابداع و ایجاد و انشاد نماید، در حقیقت یا در یک سطح بسیار نازلی از درک و فهم و بینش و منطق قرار دارد و یا عمداً و قصداً عملاً به سوی شارلتانیسم و عوام فریبی و کلاه برداری گام گذارده و ناخودآگاه و یا آگاهانه باعث تحکیم پایه‌های لرزان نظام ناعادلانه و ستمگرانه حاکم بر افشار و طبقات محروم و ستمکش جامعه که در حال حاضر اکثریت مطلق آنان را کارگران و مزدگیران تشکیل می‌دهند گردیده و با این آثار ادبی و هنری عسل نما و زهرآلود خویش زمینه‌ساز تخدیر و تحمیق محرومین و فرودستان جامعه شده و آنان را از قیام به خاطر پایان دادن به نظام

ادبیات و هنر نیز همانند سائر فعالیت‌های فکری بشر، پدیده‌هایی اند زمینی و اجتماعی که ریشه در زنده‌گی مادی، واقعی و طبقاتی انسانها دارند. به این معنی که انسانها در قلمرو ادبیات و هنر نیز همانند سائر زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی؛ دیدگاه‌ها، اعتقادات، آرمانها، توقعات و واکنش‌های ذهنی و اعتراضات خویش را در قالب‌های ادبی و هنری چون شعر، داستان، نمایشنامه، فلمنامه، لوحه‌های نقاشی، آهنگها، پیکره‌ها، تندیسها، شهکارهای معماری، آبدات تاریخی و غیره بیان می‌نمایند.



هرچند پیام و بیانی که در یک اثر هنری گنجانیده می‌شود، از صراحت و قاطعیت و جدیت یک مقاله سیاسی و یا یک نظریه اجتماعی، برخوردار نبوده و قرار هم نیست که از همچو چیزی برخوردار باشد و جای آن را احتوا نماید، مگر با این هم ادبیات و هنر نیز که با ژانرها و قالبهای متنوع و گوناگون خویش چکیده‌ها و انعکاسات طبیعی ذهن و اندیشه انسانها به شمار می‌آید؛ ناگزیر بازتاب دهنده تنشها، گرایشها، آرمانها، فریادها، ناله‌ها و دیگر خواستههای افشار، گروها و طبقاتی می‌باشد که ادیب و هنرمند به آن تعلق دارد و یا از آن نماینده‌گی و پشتیبانی می‌نمایند.

از آنجایی که انسانها زنده‌گی اجتماعی داشته و در جامعه و در پیوند و وابسته‌گی با سائر افراد جامعه که خود متشکل از - و یا بهتر بگوییم منقسم به - افشار، گروها و طبقات گوناگونی می‌باشد به سر می‌برند، بدون شک این تشتت و تقسیم بندی و صف‌آرایی در

نگاهی گذرا به ادبیات معاصر افغانستان

ساده از آن آگاهی ندارند و این لکه ننگ را داوطلبانه و شرافتمندانه و با کمال سرافرازی و افتخار به پیشانی خویش حک می‌نمایند.



با در نظر داشت آنچه که گفته آمد، بحث و بررسی ادبیات و هنر در یک جامعه به دور از زمینه های مادی و اجتماعی و پایه های طبقاتی آن، در حقیقت چیزی جز پرده افگندن به روی واقعیت های ملموس و غیر قابل انکار آن جامعه بوده نمی‌تواند، لذا مقوله هایی چون "ادبیات و هنر معاصر"، "هنر و ادبیات متعهد و نامتعهد، مسؤول و غیر مسؤول"، "شعر دیروز و شعر امروز" و امثال آن فی نفسه و به خودی خود هیچ درد مشخصی را مداوا نکرده و هیچ امر مهمی را مشخص و برجسته نمی‌سازد. به عبارتی دیگر، همین مقوله "ادبیات و هنر معاصر افغانستان" در حقیقت امر چیزی شبیه "افغانستانی های امروزی" است، اصطلاحی که به هیچ وجه قابل پذیرش نبوده و پرسشهای زیرین را بر می‌انگیزد: کدام افغانستانی ها؟ افغانستانی های متعلق به طبقه سرمایه‌دار و بر سر اقتدار و به اصطلاح بالایی ها یا افغانستانی های متعلق به طبقات نادار و کارگر و مزدور و محروم؟ افغانستانی های استثمارگر، یا استثمارشونده؟ افغانستانی هایی که سفره های شان مملو از انواع و اقسام غذا هاست و یا افغانستانی هایی که گرسنه می‌خوابند؟ افغانستانی هایی که فرزندان شان در ناز و نعمت به سر برده و در بهترین مدارس شخصی و خصوصی داخلی و یا در خارج از کشور آموزش می‌بینند یا افغانستانی هایی که کودکان شان در فقر و بدروزی و بی‌سوادی مطلق به

سر برده و از بام تا شام به منظور به دست آوردن لقمه نانی برای خود و خانواده هایشان در جاده های کابل و سایر شهرهای کشور مشغول کارند؟ افغانستانی هایی که در کشتزارهای کوکنار در زیر آفتاب سوزان مشغول شیره گیری از بته های کوکنار هستند یا آنانی که با پرداخت پولی ناچیز آن افیون‌ها را از ایشان خریداری و به قیمتی دهها برابر بیشتر از آن به فروش رسانیده و برای خود و فرزندان خود سرمایه های باد آورده و هنگفتی را جمع آوری می‌نمایند؟ افغانستانی هایی که در زیر خیمه های پلاستیکی و کلبه های نمناک و محقر به سر می‌برند یا آنانی که در قصرهای مجلل شیرپور و بقیه شهرهای کشور و در ویلاهای افسانوی در امارات متحده عربی و ترکیه و به خصوص دوی و ایتالیا و در هندوستان و اروپا و آمریکا؟ افغانستانی هایی که در نتیجه بهره‌کشی از نیروی کار ارزان کارگران و مزدوران خویش صاحب کارخانه ها و تجارتخانه ها قصرها و مال و مکت و اعتبار و عزت و حیثیت و آبرو شده اند یا آنانی که با وجود کار و تلاش شبانروزی، آنهم در بدترین شرایط کاری، بازهم توانایی سیر کردن شکم فرزندان خود با لقمه نانی و پوشانیدن پا و تن آنان حداقل با کفش و لباس لیلایی را نداشته و در نزد کارفرماهای خویش از هیچگونه عزت و حیثیت و آبرویی هم برخوردار نیستند؟ خلاصه کلام اینکه افغانستانی های شارلتان و کلاه بردار و فریبکار و سرمایه‌دار یا افغانستانی های کارگر و مزدور و دهقان و زحمتکش؟ کدام یک از این دو جناح؟!

آری، در مورد "هنر و ادبیات معاصر" نیز همین پرسشها و با همین شدت و حدت مطرح است: ادبیات بازتاب دهنده آرمانها و سوخت و ساختهای کدام گروه از مردم؟ تاجران و سرمایه داران یا کارگران و زحمتکشان؟ ادبیات و هنری که از نظام اجتماعی حاکم و عینیت موجود به گونه‌یی مستقیم و یا غیرمستقیم دفاع و جانبداری می‌کند یا ادبیات و هنری که با آن سر سازش نداشته و علیه آن می‌رزمند؟ اگر از نوع دوم است راه حل معین اجتماعی اش چیست؟ آیا واقعاً می‌خواهد در راهی گام نهد و برنامه‌یی را روی دست گیرد و به کاربندد که سر انجام و کم از کم در دراز مدت به سرنگونی این نظام مافیایی که امپریالیست ها به سردمداری ایالات متحده آمریکا آنرا برگرده مردم ما سوار کرده اند بینجامد و زمینه های مناسب را برای برپا داشتن نظم نوین سوسیالیستی فراهم آورد یا اینکه تنها به

دست کاری و اصلاح و رو به راه ساختن برخی از جوانب و عملکردهای همین نظام فاسد و مافیایی موجود اکتفاء می‌نمایند؟

پایان بخش نخست

اگر فعالان و کنشگران جنبش طبقه کارگر از جا نجنبند و با بی‌مبالاتی نسبت به سناریو شکل یافتن «امارت اسلامی» سرمایه بر خورد نمایند باید منتظر آینده دهشتناکتر از آنچه که دیده و تجربه کرده اند باشند. طبقه کارگر و پیشروان سوسیالیست آن و جنبش‌های آزادی‌خواه و مترقی باید بدیل و افق خودشان از یک جامعه آزاد و برابر را ترسیم و رو به جامعه اعلام بدارند، جز این راه و گزینه دیگری وجود ندارد.



اعلامیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان به مناسبت هشتم مارچ روز جهانی زن

احوال جاری)، از محقق شدن سناریو «امارت اسلامی» که چیزی نیست جز یک دست شدن نیروهای ارتجاعی و تحکیم سلطه بلامنازع شان بر سرنوشت جامعه، نگران اند؛ و این نگرانی، نگرانی برحق و قابل فهم است. قدرت‌های جهانی و منطقه‌یی در رأس امپریالیسم امریکا و قدرت های حامی آن، که خود همزاد و همجنس طالبان و داعش اند، مدعی «حراست از دست آوردها»، «جمهوریت» و «قانون اساسی» و حقوق و مکان اجتماعی زنان هستند؛ دولت به رهبری غنی در عین تقلا برای بقای قدرت و کوبیدن بر طبل خالی «صلح» خود با اعمال سیاست‌ها و منش و کردار ارتجاعی طی این چند سال هموار کننده و زمینه ساز عروج نیروهای اسلام سیاسی در یک هیأت یک دست برای شکل دادن به آینده سیاسی جامعه و دست یافتن به سریر قدرت بوده است. عروج اسلام سیاسی به عنوان یگانه الترنا تویو و دست یافتن آن به قدرت سیاسی نتیجه یک تحول ساده در متن جدال بر سر تعیین تکلیف آینده جامعه افغانستان نیست بلکه بازتابی از تحولات در عرصه سیاست و استراتژی قدرت های جهانی و نظام کاپیتالیستی است؛ و چنین سیاست و استراتژی یی در مورد افغانستان و اجماع بر سر آن، (شکل دادن به «امارت اسلامی») پیامد و نتیجه بلافصلی جز سلطه هرچه بیشتر نیروهای اسلام سیاسی و در نتیجه

ساختار سیاسی جدیدی است که در آن طالبان در معیت سایر جریان‌های اسلام سیاسی و ناسیونالیست‌های قومی نقش محوری یی را بازی خواهند نمود. دیگر جهت اغوای افکار عمومی بشریت آزادی خواه در جهان و افغانستان به "دکراسیون دموکراتیک" و تأمین "حقوق و آزادی زنان" نیازی دیده نمی شود. این را در قلدردی و فعال مایشا شدن بیشتر نیروهای فرتوت اسلام سیاسی (از جمله حزب اسلامی حکمتیار) اولتیماتوم و طرح صریح مطالبات شان برای به تمکین و داشتن مردم آزادی خواه و تشنه رفاه، امنیت و آسایش از جمله زنان و کارگران در کنار دامن زدن به جو ترور، ارعاب و کشتار زنان، کارگران و فعالان جامعه مدنی مشاهده می نماییم. از این رو پیامد پروژه همکاسه ساختن نیروهای اسلام سیاسی («حکومت مشارکت ملی») و سرانجام شکل دادن به «امارت اسلامی سرمایه» تحت عنوان «صلح» و «ختم منازعه» و «پایان دادن به رنج و درد مردم» در عمل نه تنها اعلام پایان حضور اجتماعی زنان و نابودی دست آوردهای نیم بند این دو دهه (از آزادی بیان، رسانه و...) خواهد بود، بل بدتر از آن برگشت دوباره تئوکراسی به قدرت و استبداد مذهبی و رانده شدن زنان از همه عرصه‌های اجتماعی نیز خواهد بود.

بدین لحاظ است که مردم، جنبش های اعتراضی، مترقی و برابری طلب به ویژه فعالان جنبش زنان و سوسیالیست ها، (با وجود فقر گسترده، جنگ، بدامنی و کشتار هر روزه عزیزان شان در اوضاع و

هشت مارچ، روز بین المللی مبارزه برای رفع ستم جنسیتی، تبعیض و نابرابری زن از راه می رسد؛ در حالی به پیشواز این روز تاریخی به مثابه میراث مبارزاتی طبقه کارگر جهانی و جنبش سوسیالیستی زنان می رویم که در افغانستان سرمایه داری جهانی و قدرت های منطقه‌یی در رأس امپریالیسم امریکا مشغول طراحی و مهندسی ساختار جدید سیاسی در محور طالبان و سایر نیروهای اسلام سیاسی و ناسیونالیست های تباری اند. پیامد احتمالی تکوین و به اجرا در آمدن یک چنین سناریویی، یعنی شکل دادن به «امارت اسلامی سرمایه»، برای همه احاد جامعه از آن میان زنان هولناک و مخوف است.

کاپیتالیسم جهانی در اجماع بر سر شکل دادن به آینده سیاسی جامعه افغانستان و تأمین منافع استراتژیک شان از خیر تداوم نیمچه دست آوردها و ضمانت آزادی های نیم بند این دو دهه پسین، از آن میان نقش و مشارکت زنان در امور اجتماعی گذشته اند؛ با وجود نارضایتی سران حاکمیت پوشالی از پذیرش اراده سیاسی و استراتژی مورد نظر امریکا، نماینده گان آن به رغم عدم تمایل هیأت سیاسی طالبان تا این دم میز مذاکره در دوحه را ترک نگفته است؛ آنچه که با سفر اخیر خلیل زاد نماینده امریکا اعلام گردید نتیجه بازبینی توافقات پایه‌یی دولت قبلی امریکا و طالبان از جانب قدرت حاکمه جدید به رهبری بایدن، پایان مذاکرات دوحه و شکل دادن به "بن" دیگر و مهندسی

اعلامیه سازمان

سوسیالیست‌های کارگری

افغانستان...

استبداد و اعمال اپارتاید جنسی و راندن زنان از اجتماع چیز دیگری در بر نخواهد داشت.

اگر مردم هم چنان در قبال آینده تار و هولناکی که ارتجاع امپریالیستی برای شان سازمان می‌دهد، شانه بالا بیندازند و سکوت نمایند و جنبش‌های آزادی‌خواه از جمله جنبش زنان در پیشاپیش آن‌ها جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر با لامبالاتی و ندانم کاری نسبت به این سناریوی سیاه برخورد نمایند، باید منتظر آینده دهشتناکتر از این باشیم. کاپیتالیسم جهانی، دولت‌های ارتجاعی منطقه و بورژوازی محلی برای تأمین منافع سیاسی، اقتصادی و استراتژیک شان تحت عنوان «صلح و سلم» گزینه طالبان و سایر جانپان اسلامی را بر گزیده اند؛ این بر جنبش‌های اجتماعی آزادی‌خواه، زنان مبارز و فعالان جنبش چپ و سوسیالیستی کارگران است که به اراده سرمایه امپریالیستی تمکین نکنند و آلترناتیو انقلابی و آزادیخواهانه خودشان را در برابر آن شکل دهند و نوید بخش شکل دادن به زنده‌گی شاد انسانی، رفاه و امنیت و برابری همه مردم باشند. مردم علی‌العموم، به ویژه زنان افغانستان، باید در تجربه تلخ زنده‌گی شان به واضح‌ترین شکل ممکن دریافته باشند که دیگر نباید امید شان برای رهایی، رفاه و آزادی و رفع تبعیض را به بورژوازی حاکم و حامیان جهانی آن‌ها در کمپ ارتجاع بورژوا-امپریالیستی به سردمداری امریکا گره بزنند؛ در غیاب یک جنبش نیرومند سوسیالیستی و

آزادی‌خواه و عدم حضور فعال زنان در جدال‌های تعیین‌کننده اجتماعی نیروهای سیاه ارتجاعی و حامیان جهانی آن‌ها به ساده‌گی قادر می‌گردند تا روایت دروغین خود شان از مسائل و معضلات اجتماعی را در خورد مردم عاصی و بیزار از جنگ و فلاکت بدهند و از این طریق عقبگردهای زیانبار و ماندگار زیادی را بر مردم تحمیل نمایند. سرمایه‌داری جهانی و دولت‌های ارتجاعی منطقه در طی بیشتر از چهار دهه با توسل به جنبش‌های ارتجاعی از اسلام سیاسی تا ناسیونالیست‌های قومی توانسته اند جامعه افغانستان را دچار انقطاب نمایند و در کنار جنگ و بربریت و بر بستر این انقطاب تحمیل شده زمینه‌یی فراهم آورده اند تا جامعه را به بهانه «صلح» و «امنیت» به تمکین وادارد و راه حل‌ها و استراتژی خودشان را حتی به بهای قربانی شدن خواست‌ها و مطالبات رفاهی و آزادیخواهانه مردم از آن میان رفع اپارتاید جنسیتی و تأمین حقوق زنان بر جامعه تحمیل نمایند.

زنان و مردان آزادی‌خواه!

در شرائط کنونی که سرمایه‌داری جهانی در رأس امپریالیسم امریکا و متحدانش در صدد اند تا بار دیگر نیروهای اسلام سیاسی در محوریت طالبان را بر هستی و زنده‌گی مردم، به ویژه زنان افغانستان، مسلط سازند و آینده سیاه و دهشتناکی را برای مان رقم بزنند، سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان که در راستای تحقق آرمان‌های انسانی سوسیالیسم مبارزه می‌نماید از همه نیروهای آزادی‌خواه و برابری طلب و فعالان جنبش کارگری و جنبش زنان می‌خواهد که در تقابل با این سناریوی هولناک سرمایه‌داری جهانی و نیروهای سیاه اسلام سیاسی و عقیم ساختن آن در روز همبسته‌گی جهانی جنبش زنان و در دفاع از برابری زن و مرد و نه به اپارتاید جنسی دست به هم داده صف مبارزاتی و مهمتر از آن آلترناتیو رهایی بخش خود شان را سامان و سازمان دهند. نقش زنان در این مبارزه و تحقق مطالبات آن انکار ناپذیر است زیرا که هیچ جنبشی بدون حضور اجتماعی زنان به ثمر نخواهد رسید.

زنده و فرخنده باد هشتم مارچ!

زنده باد سوسیالیسم!

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

حوت ۱۳۹۹؛ مارچ ۲۰۲۱

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان معتقد است که ستمکشی زن و تبعیض براساس جنسیت، و همچنان اشکال دیگر ستم و نابرابری محصول نظام سرمایه‌داری است و این نظام آن را تولید و بازتولید می‌نماید؛ بنابراین ستمکشی و تبعیض نسبت به زن در اشکال و ابعاد متنوعی در مناسبات حاکم در همه جا وجود دارد و صرفاً مختص جوامع عقب‌نگهداشته شده‌یی چون افغانستان نیست؛ اما در جوامعی که در آن آراء و افکار مردسالار از قدرت و منزلتی برخوردار اند تبعیض و ستم جنسیتی نسبت به زن به شکل عریان‌تر و وحشتناک‌تری اعمال می‌گردد. در افغانستان از برکت حاکمیت نیروها و باورهای ارتجاعی مردسالار که از حمایت بورژوازی جهانی نیز برخوردار اند سال‌ها است که زنان قربانی شده و

تئوری مارکس تا پیش از ۱۸۷۱ نمی توانست تجربه کمون پاریس را در خود داشته باشد. پس از کمون اما تجربه آن به جزء جدائی ناپذیری از نظریه انقلاب تبدیل شد. همچنان که تئوری های مارکسیست ها تا پیش از انقلاب اکتبر نمی توانست تجربه تاریخی یک انقلاب پیرومند پرولتاریائی را در خود داشته باشد و پس از آن باید این تجربه را در خود می داشت به همان منوال که امروز تجربه شکست آن - و شکست انقلاب آلمان - را نیز باید در خود داشته باشد.

تواند سرنگون گردد، بلکه از این رو نیز که خود طبقه سرنگون کننده تنها در یک انقلاب می تواند به آنجائی برسد که گریبان خود را از تمام کثافت کهنه پاک کند و قادر به بنای جامعه نوین شود».

کارل مارکس، فریدریش انگلس - ایدئولوژی

آلمانی

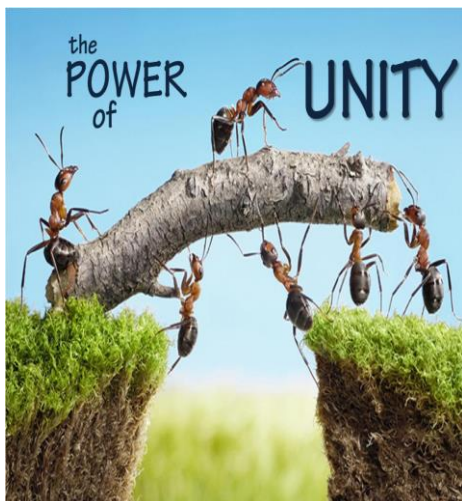


شوند، شرایط سلطه طبقه معین اجتماعی ای هستند که قدرت اجتماعی ناشی از دارائی آن در شکل معین دولتش بیان عملی-ایده آلیستی خویش را باز می یابد و به همین دلیل هر مبارزه انقلابی بر علیه طبقه ای صورت می گیرد که تاکنون مسلط بوده است، ۳- در تمام انقلابات تاکنونی نوع فعالیت همواره دست نخورده باقی ماند و موضوع به نوع دیگری از توزیع این فعالیت، نوع دیگری از توزیع کار به افراد دیگر برمی گشت در حالی که انقلاب کمونیستی بر علیه نوع تاکنونی فعالیت واقع می شود، خود کار را از بین می برد و سلطه تمام طبقات را همراه با خود طبقات از بین می برد، زیرا که [این انقلاب] توسط طبقه ای صورت می گیرد که در جامعه به عنوان طبقه ای به حساب نمی آید، به عنوان طبقه به رسمیت شناخته نمی شود، خود بیان انحلال همه طبقات، ملیتها و غیره در جامعه کنونی است و ۴- هم برای ایجاد انبوه و توده ای این آگاهی کمونیستی و هم برای پیشبرد خود امر [تحول]، تغییر توده ای خود انسانها لازم است، که تنها در یک جنبش عملی، در یک انقلاب می تواند واقع شود، [و این که] انقلاب نه تنها از آن رو لازم است که طبقه حاکم از طریق دیگری نمی

«و سرانجام از درک تاریخی توسعه یافته به نتایج زیر دست می یابیم که:

۱- در تکامل نیروهای مولده مرحله ای فرا می رسد که در آن نیروهای مولده و ابزارهای ارتباطی شکل می گیرند که تحت روابط موجود فقط مصیبت می آفرینند، [نیروهائی] که دیگر نیروهای مولده نیستند، بلکه نیروهای تخریبی اند (ماشین آلات و پول) - و چیزی که مربوط به آن است، [یعنی] این که طبقه ای شکل می گیرد که تمام بار جامعه را بر دوش می کشد، بدون آن که از مواهب آن بهره ای ببرد، [طبقه ای] که به بیرون از جامعه رانده می شود، [طبقه ای] که در آن تضاد تعیین کننده ای با تمام طبقات دیگر وارد می شود، طبقه ای که اکثریت اعضای جامعه را در بر می گیرد و از آن آگاهی به ضرورت یک انقلاب بنیادی، آگاهی کمونیستی، بر می خیزد، [آگاهی ای] که البته در میان طبقات دیگر نیز از طریق مشاهده موقعیت این طبقه می تواند شکل بگیرد،

۲- شرایطی که نیروهای مولده معینی می توانند در درون آن به کار گرفته



Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 63

May 2021

اعلامیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

در تقبیح و نکوهش قتل فجیع کارگران کارخانه گچ ننگ‌هار

نیستند بلکه بورژوازی جهانی به همین اندازه شریک این جنایت و بربریت است.

طبقه کارگر و فرودستان جامعه اعم از زن و مرد برای خلاصی و رهایی از این وضعیت چاره‌ی جز تشدید مبارزه، تشکیل‌یابی و اعتراض ندارند. سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان ضمن محکومیت و نکوهش شدید این جنایت هولناک یاد کارگران جانباخته را گرمی می‌دارد و به خانواده‌های این جانباخته‌گان، به طبقه کارگر و مردم آزادی‌خواه در افغانستان مراتب تسلیت اش را ابراز می‌دارد.

ننگ و نفرین ابدی نثار قاتلان و جانان اسلامی!

یاد کارگران به خون خفته گرمی باد!

مرگ بر سرمایه‌داری!

زنده باد سوسیالیسم!

شورای مرکزی سازمان سوسیالیست‌های کارگری

افغانستان

۱۶ حوت ۱۳۹۹؛ ۶ مارچ ۲۰۲۱

تعلقات تباری و مذهبی بخشی از استراتژی ارتجاع اسلامی از جمله طالبان و داعش طی این چند دهه و به ویژه این چند سال اخیر بوده است. دولت پوشالی که خود در گرداب فروپاشی دست و پا می‌زند ناتوان‌تر از آن است که بتواند آسایش و امنیت مردم را تأمین نماید. کارگران و فرودستان جامعه نه تنها که قربانی فقر و فلاکت اقتصادی، بیکاری و بیماری اند، بلکه بار سنگین جنگ و جنایت و کشتار این دو صف و نیروی ارتجاعی و حامیان شان را نیز به دوش می‌کشند.

باید به این ددمنشی و قساوت پایان داده شود و این کار فقط از عهده جنبش متحد و متحزب طبقه کارگر و آزادیخواه بر می‌آید؛ نباید به نهادها و مجامع دولت بورژوازی و نهادهای بین‌المللی توهم داشت؛ یک چنین انتظاری، انتظار واهی و غیرواقعی است. هیولای اسلام سیاسی این سپاه وحشت و بربریت در هیأت طالبان و داعش... محصول پروژه‌ها و استراتژی سرمایه‌داری جهانی است. در واقع قاتلان هم طبقه‌ی‌های ما از جمله این هفت تن کارگر تنها طالبان و یا سایر جریان‌های اسلام سیاسی

چهارشنبه شب هفته گذشته هفت تن از کارگران که به تازه‌گی در یک کارخانه گچ در ولسوالی سرخ‌رود ولایت ننگ‌هار برای تأمین زنده‌گی و امرار معاش خانواده‌های شان با دستمزد ناچیز روزانه، ۳۰۰ افغانی، استخدام شده بودند از سوی جانان اسلامی به صورت فجیع و با دستان بسته به قتل رسیدند. قربانیان این رویداد هولناک و فاشیستی که همه جوان هستند و ۳ تن از آنها نیز برادران همدیگر بودند؛ همه باشندگان ولایت‌های بامیان و غزنی بودند.

مردم و فعالان اجتماعی در شهر بامیان نسبت به این جنایت ددمنشانه در مقابل دفتر «کمیسیون مستقل حقوق بشر» این ولایت دست به اعتراض زدند. این معترضان با سر دادن شعارهایی چون «کمیسیون حقوق بشر! صدا شوید برای کارگر»، «ای رییس کشور! کارگر به جان رسیده» و «ای رییس کشور! کارد به استخوان رسیده» قتل این کارگران محروم و بی‌دفاع را محکوم کردند. آنان همچنان حکومت را متهم به بی‌توجهی نسبت به جان شهروندان ساختند.

این اولین بار نیست که جانان اسلامی و حامیان شان دست به جنایت و توحش لجام‌گسیخته می‌زنند؛ ارباب جامعه و انقطاب مردم بر اساس